

بیست و چهار خبر از ابن الحدید در فضائل

اختصاصی امیرالمؤمنین علیه السلام

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ابن ابی الحدید مُشبعی از «مناقب» و «محامد» و فضائل امیرالمؤمنین علیه السّلام را ذکر کرده است؛ و بسیاری از احادیث مسلّمه‌ای را که راجع به آنحضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم وارد شده است نیز آورده است، او اینطور ذکر کرده است:

ذُكْرُ الْاِحَادِیْثِ وَالْاِخْبَارِ الْوَارِدَةِ فِي فَضَائِلِ عَلِيٍّ.

«بدانکه امیرالمؤمنین علیه السّلام اگر فرضاً به خود بیالد و فخر کند؛ و در شمردن مناقب و فضائل خود، با خصوص آن فصاحتی که خداوند تعالی به او عنایت نموده است، مبالغه کند؛ و تمام فصحای عرب بدون استثناء، در این تعریف و تمجید، با او همزبان شده و او را یاری و مساعدت کنند؛ معذک به عُشری از اعیان آنچه را که رسول راستگو صلوات الله علیه در امر او گفته و زبان گشوده است؛ نمیتوانند برسند. و منظور من، اخبار و روایات شایعه و عامّه‌ای که امامیه با آنها استدلال و احتجاج بر امامت وی میکنند؛ همچون حدیث غدیر، و حدیث منزله، و قصه برآئت، و خبر مناجات، و قصه خیبر،

و خبر دعوت عشیره به دَارُ در مکه در ابتدای دعوت،
و نحو ذلک نیست.

بلکه مقصود من، اخبار خاصه‌ایست که ائمه
حدیث درباره او از رسول خدا روایت کرده‌اند: آن
اخباری که اقلّ قلیل و کوچکترین چیزی از آن
درباره غیر او روایت نشده است، و من از آن روایات
چیز کم و مختصری را بیان میکنم از آنچه را که علماء
حدیث بیان کرده‌اند، آن علمائی که متّهم به تشیع و
ولایت او نیستند و بیشتر آنها قائل به تفضیل غیر او
بر او میباشند؛ زیرا احادیث اینها درباره فضائل او
سکون نفس و آرامش میآورد که احادیث غیر آنها
نمیآورد.

خبر اوّل: یا عَلِيّ! إِنَّ اللَّهَ قَدْ زَيْنَكَ بِزِينَةٍ لَمْ يَزِينِ
الْعِبَادَ بِزِينَةٍ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْهَا، هِيَ زِينَةُ الْأَبْرَارِ عِنْدَ اللَّهِ
تَعَالَى: الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا، جَعَلَكَ لَا تَرَزُّأُ مِنَ الدُّنْيَا شَيْئًا، وَ
لَا تَرَزُّأُ الدُّنْيَا مِنْكَ شَيْئًا؛ وَ وَهَبَ لَكَ حُبَّ الْمَسَاكِينِ،
فَجَعَلَكَ تَرْضَى بِهِمْ أَتْبَاعًا، وَ يَرْضُونَ بِكَ إِمَامًا^۱

^۱ «حلیة الاولیاء»، ج ۱، ص ۷۱ و أسد الغابة، ج ۴، ص ۲۳ با تتمه‌ای آورده
است.

«ای علی! حقاً خداوند ترا به زینتی زینت داده

است، که بندگان خود را به زینتی پسندیده‌تر از این زینت در نزد او، زینت نداده است! این زینت، زینت ابرار است نزد خدای تعالی: زهد در دنیا، ترا طوری قرار داده است که چیزی از دنیا را نمیگیرد و به خود نمیبندی؛ و دنیا هم چیزی از ترا نمیگیرد و به خود نمیبندد، و خداوند به تو دوستی و محبت مساکین را بخشیده است؛ و بنابراین ترا طوری قرار داده است که میپسندی آنها پیروان تو باشند؛ و مساکین نیز میپسندند که تو امام ایشان باشی!

این روایت را أَبُو نَعِيمٍ در کتاب معروف خود به

^۱ در «الکنی و الالقاب»، ح ۱، ص ۱۵۹ آورده است، أَبُو نَعِيمٍ اصفهانی مصغراً حافظ احمد بن عبدالله بن أحمد بن اسحق بن موسی بن مهران اصفهانی از اعلام محدثین و روات و اکابر حفاظ و ثقات است. از افاضل علماء اخذ علم نموده و افاضل علماء نیز از او اخذ کرده‌اند؛ کتاب «حلیة الاولیاء» از مصنفات اوست و همانطور که ابن خلکان گفته است: از بهترین کتابها به شمار می‌آید؛ و آن کتابی است که در میان اصحاب ما معروف است، و اخبار مناقب را از او نقل می‌کنند. و نیز از اوست کتاب «الاربعین» از احادیثی که دربارهٔ حضرت مهدی جمع کرده است و از مولی نظام الدین قرشی شاگرد شیخ بهائی نقل شده است که او شرح حال ابونعیم را در قسمت دوم از کتاب رجال خود به نام «نظام الاقوال» ذکر کرده است و نیز گفته است که من در اصفهان دیدم که بر آن نوشته بود: قال صلی الله علیه وآله وسلم: مَكْتُوبٌ عَلَيَّ سَاقُ الْعَرْشِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، مُحَمَّدٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَبْدِي وَرَسُولِي؛ أَيَّدْتُهُ بَعْلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ. رواه الشيخُ الحافظُ المؤمنُ الثقةُ العدلُ أبو نعيمٍ أحمدُ بنُ... إلخ. و در «ريحانة الادب»، ج ۷، ص ۲۸۵ گوید: نه تنها او را حافظ اصفهانی بلکه

«حلیة الاولیاء» ذکر کرده است؛ و أبو عبد الله أحمد

بن حنبل در مُسند خود این عبارت را اضافه دارد که:

فَطُوبَى لِمَنْ أَحَبَّكَ وَ صَدَّقَ فِيكَ! وَ وَيْلٌ لِمَنْ

أَبْغَضَكَ وَ كَذَّبَ فِيكَ!

«پس خوشا به حال آن که ترا دوست داشته باشد؛

و درباره تو تصدیق کند آنچه وارد شده است از آیات

در کلمات بعضی از آجله به حافظ دنیا موصوف کرده و از اجداد مجلسی است. فقه و تصوّف را با حدیث توأم ساخت. به زعم «روضات» و «کشف الغمّة» و ابن شهر آشوب و بعضی دیگر، بلکه مشهور هم هست که عامی مذهب و از اهل سنّت و جماعت بوده است؛ لیکن به فرموده شیخ بهائی و میر محمد حسین خاتون آبادی و بعضی دیگر از آجله، شیعی مذهب بلکه به فرموده مجلسی از خلّصین شیعه بوده، و تشیّع او را بواسطه پدران خود اَباً عن جدّ از خودش نقل کرده، بلی از شدت تقیّه که در زمان او بوده تشیّع خود را از مخالفین مذهب کتمان می نموده است (و أهل البيت أدري بما في البيت) - انتهى ملخصاً. أبو نعیم در ترجمه حال أمير المؤمنين عليه السلام بدن عبارت مطلب را شروع می کند: علی بن ابي طالب و سيّد القوم، محبّ المشهود، و محبوب المعبود، باب مدينة العلم و العلوم، و رأس المخاطبات، و مستنبط الاشارات، رابة المهتدين، و نور المطيعين، و وليّ المتّقين، و امام العدلين، أقدمهم اجابة و ايماناً، و أقومهم قضية و ايقاناً، و أعظمهم حلماً و أوفرهم علماً علی بن ابي طالب كرم الله وجهه، قدوة المتّقين و زينة العارفين، المنبى عن حقائق التوحيد، المشير إلى لوازم علم التّفريد، صاحب القلب العقول، واللسان السّؤل، و الأذنّ الواعى، والعهد الوافى، فقاء عيون الفتن، و وقى من فنون المحن، فدفع الناكثين، و وضع القاسطين، و دمع المارقين، الأخيّشين في دين الله، الممسوس في ذات الله، أقول: حافظ ذهبى در «تذكرة الحفاظ» گوید: كتاب «حلية الاولياء» را در زمان خود مصنّف به نیشابور بردند؛ و در آنجا به قیمت چهارصد دینار به فروش رفت؛ و حافظ سلفی گوید: مثل كتاب «حلية الاولياء» نوشته نشده است. تولّد ابونعیم در اوایل غیبت کبری ۳۳۴ و یا ۳۳۶ در اصفهان و وفاتش در سنه ۴۰۱ و یا ۴۰۲ و یا ۴۱۵ و یا ۴۴۴ بوده و در قبرستان آب پخشان مدفون شده است.

قرآن و گفتار جبرائیل و گفتار رسول خدا؛ و بدا به حال کسی که ترا مبعوض داشته باشد؛ و آنچه را درباره تو وارد شده است تکذیب نماید.»

خبر دوّم: پیامبر به واردین از قبیله ثقیف گفت: **لَتُسْلِمَنَّ أَوْ لَا بَعَثَنَّ إِلَيْكُمْ رَجُلًا مِنِّي - أَوْ قَالَ: عَدِيلَ نَفْسِي - فَلْيُضْرِبَنَّ أَعْنَاقَكُمْ وَ لَيْسِيَنَّ ذَرَارِيَكُمْ، وَ لِيَأْخُذَنَّ أَمْوَالَكُمْ.**

«شما اسلام بیاورید؛ و گرنه میفرستم بسوی شما مردی را که از من است - یا آنکه گفت: همتای نفس من است - او البته گردن‌های شما را میزند، و البته ذراری شما را اسیر میکند، و البته اموال شما را أخذ مینماید.»

عمر میگوید: من هیچوقت تمنای امارت و حکومت را ننمودم مگر آنروز؛ و سینه خود را به جلو میدادم به امید آنکه رسول خدا بگوید: **هُوَ هَذَا** آن مرد اینست! پیامبر روی خود را گردانید؛ و دست علی را گرفت و گفت: **هُوَ هَذَا مَرَّتَيْنِ** آن مرد اینست؛ آن مرد اینست!

این حدیث را احمد در «مُسْنَد» ذکر کرده است؛ و اما در کتاب «فضائل علی» علیه السّلام اینطور ذکر

کرده است که رسول خدا گفت: لَتَتَّهِنَنَّ يَا بَنِ
يَوَلِيَعَةَ أَوْ لَا بُعْثَنَّا إِلَيْكُمْ رَجُلًا كَنَفْسِي، يَمْضِي فِيكُمْ
أَمْرِي، يَقْتُلُ الْمُقَاتِلَ وَيُسْبِي الذُّرِّيَةَ!

«ای پسران ولیعه! شما از کردار خود پشیمان
میشوید و دست از کارت‌ها بردارید؛ و گرنه بر
میانگیزم بسوی شما مردی را که مانند جان من است.
امر مرا در میان شما جاری میکند؛ با جنگجویان شما
میجنگد؛ و ذریه شما را اسیر میکند.»

أبوذر میگوید: چیزی در این حال مرا به خود
متوجه نمود، و به ترس نینداخت؛ مگر سردی کف
دست عمر، که از پشت من بر کمر من نهاد، و
گفت: مَنْ تَرَاهُ يَعْنِي؟ «در نظر تو منظور پیامبر از این
مرد کیست؟!» أبوذر میگوید: إِنَّهُ لَا يَعْنِيكَ! و إِنَّمَا يَعْنِي
خَاصِيفَ النَّعْلِ؛ وَ إِنَّهُ قَالَ: «هُوَ هَذَا».

«رسول خدا ترا قصد نکرده است؛ بلکه آن کسی
که نعل او را پینه میزند، قصد کرده است. و گفته
است: آن شخص، این مرد است.»

^۱ بنو ولیعه، قبیله‌ای است ندکنده.

خبر سوّم: إِنَّ اللَّهَ عَهْدَ إِلَىٰ فِي عَهْدًا؛ فَقُلْتُ: يَا

رَبِّ بَيْنَهُ لِي!

قَالَ: اسْمَعْ! إِنَّ عَلِيًّا رَايَةٌ أَهْدَىٰ؛ وَ إِمَامٌ أَوْلِيَاءِي؛ وَ

نُورٌ مِّنْ أَطَاعِنِي؛ وَ هُوَ الْكَلِمَةُ الَّتِي أَلْزَمْتُهَا الْمُتَّقِينَ؛ مَن

أَحَبَّهُ فَقَدْ أَحَبَّنِي؛ وَ مَن أَطَاعَهُ فَقَدْ أَطَاعَنِي! ف

فَبَشَّرُهُ بِذَلِكَ! فَقُلْتُ: قَدْ بَشَّرْتُهُ يَا رَبِّ!

فَقَالَ: أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَ فِي قَبْضَتِهِ؛ فَإِنْ يَعَذِّبَنِي فَبِذُنُوبِي لَمْ

يُظْلِمَ شَيْئًا؛ وَ إِنْ يَتِمَّ لِي مَا وَعَدَنِي فَهُوَ أَوْلَىٰ. وَ قَدْ دَعَوْتُ

لَهُ؛ فَقُلْتُ: اللَّهُمَّ اجْلُ قَلْبَهُ وَ اجْعَلْ رِبِيعَةَ الْإِيْمَانِ بِكَ!

قَالَ: قَدْ فَعَلْتُ ذَلِكَ؛ غَيْرَ أَنِّي مُخْتَصَّ بِشَيْءٍ مِّنَ الْبَلَاءِ

لَمْ أُخْتَصَّ بِهِ أَحَدًا مِّنْ أَوْلِيَاءِي!

فَقُلْتُ: أَخِي وَ صَاحِبِي! قَالَ: إِنَّهُ سَبَقَ فِي عِلْمِي أَنَّهُ

لَمْ يُبْتَلِ وَ مُبْتَلَىٰ.^١

«خداوند درباره علی به من وصیتی و سفارشی

نموده و به مطلبی خبر داده است. به پیرو این

^١ حلیة الاولیاء»، ج ١، ص ٦٧. و در «مطالب السؤل»، ص ٢١ از «حلیة الاولیاء»، روایت کرده است، به همین عبارت مگر در این عبارت که بدین صورت آورده است: إِنَّهُ سَيُخَصَّهُ مِنَ الْبَلَاءِ شَيْءٌ لَمْ يُخَصَّ بِهِ أَحَدًا مِّنْ أَصْحَابِي.

سفارش من گفتم: ای پروردگار من آنرا برای من روشن کن!

خداوند گفت: بشنو! حقاً و تحقیقاً علی لُوا و پرچم هدایت است؛ و امام و پیشوای اولیای من است؛ و نور کسی است که از من پیروی کند؛ و اوست کلمهٔ من که از حقایق و سرائر آگاه؛ آن کلمه‌ای که آنرا ملازم مردمان با تقوی کرده‌ام. کسی که وی را دوست بدارد حقاً مرا دوست داشته است؛ و کسی که از او اطاعت کند حقاً از من اطاعت کرده است. ای پیغمبر! تو علی را بدین مطالب بشارت بده! پس از آن من گفتم: ای پروردگار من! من او را بشارت دادم؛ به پیرو بشارت من، علی گفت: من بندهٔ خدا هستم و در کف دست و در مُشتِ مشیت و ارادهٔ او میباشم. اگر مرا عذاب کند، به گناهان من مرا گرفته است و ابداً به من ستمی ننموده است؛ و اگر برای من آنچه را که وعده نموده است، تمام کند و به طور کامل ایفا نماید؛ باز هم خداوند به من سزاوارتر است از من. و اوست صاحب ولایت من! پیغمبر میگوید: من برای علی دعا کردم و گفتم:

بار پروردگارا! دل او را روشن کن، و بهار و ربیع و طراوات او را، ایمان به خودت قرار ده! خداوند گفت: من این را دربارهٔ علی کردم؛ ولیکن من او را به گونه‌ای از بلایا و فتن و امتحانات خود مبتلا میکنم که اختصاص به او دارد؛ و هیچیک از اولیای خودم را بدینگونه از بلایا اختصاص نداده‌ام!

من گفتم: بار پروردگارا، آخر علی برادر من است؛ و همنشین و مصاحب من است! خداوند گفت: این جریانات، قضائست که از علم من گذشته است، و قابل تغییر نیست! علی با ابتلائات شدید مواجه خواهد شد؛ و مردم نیز بواسطهٔ علی در ابتلائات و امتحانات شدید خواهند افتاد.

این حدیث را ابو نعیم حافظ در «حلیة الاولیاء» از ابو برزّة أسلمی روایت کرده است؛ و سپس با سند دیگری با عبارت دیگر از انس بن مالک آورده است که: **إِنَّ رَبَّ الْعَالَمِينَ عَهْدَ فِي عَلِيٍّ إِلَىٰ عَهْدًا أَنَّهُ رَايَةُ الْهُدَىٰ، وَ مَنَارُ الْإِيمَانِ، وَ إِمَامُ أَوْلِيَائِي، وَ نُورُ جَمِيعِ مَنْ أَطَاعَنِي، إِنَّ عَلِيًّا أَمِينِي غَدَا فِي الْقِيَمَةِ؛ وَ صَاحِبُ رَايَتِي، يَدِ عَلِيٍّ مَفَاتِيحُ خَزَائِنِ رَحْمَةِ رَبِّي.**

«حَقًّا وَ حَقِيقَةً» پروردگار جهانیان دربارهٔ علی، به من سفارش و توصیه‌ای نموده، و مطلبی را ابراز کرده است که: اوست پرچم هدایت؛ و منارهٔ بلند نور بخش ایمان، و پیشوا و امام اولیای من، و نور تمام کسانی که مرا اطاعت میکنند. حَقًّا وَ حَقِيقَةً در فردای قیامت علی است امین من، و صاحب لوای من؛ در دست علی است کلیدهای خزینه‌های رحمت پروردگار من.»

خبر چهارم: مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى نُوحٍ عَزْمِهِ، وَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ، وَ إِلَى

إِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ، وَ إِلَى مُوسَى فِي فِطْنَتِهِ، وَ إِلَى عِيسَى فِي زُهْدِهِ؛ فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.

«هر کس بخواهد نظر کند به نوح در عزم و اراده و تصمیمش، و به آدم در علم و دانشش، و به ابراهیم در صبر و بردباریش، و به موسی در فهم و زیرکی و سرعت درایتش، و به عیسی در زهد و بیرغبتی او به دنیایش؛ باید نظر کند به علی بن ابیطالب.»

این روایت را أحمد در «مُسْنَد»، و بیهقی در «صحیح» خود آورده است.

خبر پنجم: مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُحْيِيَ حَيَاتِي؛ وَ يَمُوتَ مَيَّتِي،
وَ يَتَمَسَّكَ بِالْقَضِيبِ مِنَ الْيَاقُوتَةِ الَّتِي خَلَقَهَا اللَّهُ تَعَالَى
بِيَدِهِ - ثُمَّ قَالَ لَهَا كُونِي فَكَانَتْ - فَلْيَتَمَسَّكَ بِوِلَاةِ عَلِيِّ بْنِ
أَبِي طَالِبٍ.

«کسی که خوشایند اوست همچون زندگی من
زندگی کند؛ و همچون مردن من بمیرد؛ و چنگ زند
به شاخه‌ای از یاقوتی که خداوند تعالی با دست خود
آفریده است - و سپس به او گفته است: بوده باش!
و آن شاخه بوده شده است - باید به ولّاءِ علی بن
أبیطالب چنگ زند.»

این روایت را حافظ أبو نعیم در کتاب «حلیة
الاولیاء» روایت نموده است؛ و أبو عبدالله أحمد
حَنَبَلٌ در دو کتاب خود: «مُسْنَد»، و «فَضَائِلُ عَلِيِّ بْنِ
أَبِي طَالِبٍ» روایت کرده است. و عبارت أحمد چنین
است:

مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَتَمَسَّكَ بِالْقَضِيبِ الْأَحْمَرِ الَّذِي غَرَسَهُ
اللَّهُ فِي جَنَّةِ عَدْنٍ بِيَمِينِهِ، فَلْيَتَمَسَّكَ بِحُبِّ عَلِيِّ بْنِ
أَبِي طَالِبٍ.

«کسی که دوست دارد چنگ زند به شاخه قرمزی

که خداوند با دست راست خودش در بهشت عدن کاشته است؛ باید به محبت علی بن ابیطالب چنگ زند.»

خبر ششم: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَوْ لَا أَنْ تَقُولَ طَوَائِفُ مِنْ أُمَّتِي فِيكَ مَا قَالَتِ النَّصَارَى فِي ابْنِ مَرْيَمَ؛ لَقُلْتُ الْيَوْمَ فِيكَ مَقَالًا لَا تَمُرُّ بِمَلَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا أَخَذُوا التُّرَابَ مِنْ تَحْتِ قَدَمَيْكَ لِلبَّرَكَةِ.

«سوگند به آن که جان من در دست اوست، اگر طوائفی از امت من درباره تو نمیگفتند آنچه را که طائفه نصاری درباره پسر مریم میگویند؛ هر آینه امروز درباره تو سخنی میگفتم که در اثر آن، تو از این پس بر هیچیک از جماعت مسلمانان عبور نمیکردی؛ مگر آنکه خاک زیر دو قدمت را برای برکت میگرفتند و میبردند.»

این حدیث را أحمد بن حنبل در «مسند» ذکر کرده است.

خبر هفتم: چون روز عرفه سپری شد؛ در شب آن روز، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در میان مردم آمد و گفت: إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَاهَى بِكُمْ الْمَلَائِكَةَ

عَامَّةً وَ غَفَرَ لَكُمْ عَامَّةً؛ وَ بَاهَى بِعَلِيٍّ خَاصَّةً؛ وَ غَفَرَ لَهُ
خَاصَّةً! إِنِّي قَائِلٌ لَكُمْ قَوْلًا غَيْرَ مُحَابٍ فِيهِ لِقَرَابَتِي: إِنَّ
السَّعِيدَ كُلَّ السَّعِيدِ حَقَّ السَّعِيدِ مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا فِي حَيَاتِهِ
وَ بَعْدَ مَوْتِهِ!

«حقاً خداوند بواسطه شما همگی، بر فرشتگان
خود مباحات کرد؛ و شما همگی را مورد غفران و
آمزش خود نمود. و بواسطه علی به خصوص بر
فرشتگان مباحات کرد؛ و او را به خصوصه مورد
غفران خود کرد. من راجع به علی گفتاری را برای
شما میگویم! و این گفتار بر اثر انتصار و جانب‌داری
و مزیت اختصاصی نیست که خویشاوندی و قرابت
من با علی اقتضا کرده باشد: خوشبخت به تمام
معنی، و خوشبخت که انواع سعادت‌ها را در خود
مجتمع ببیند، و خوشبخت که آن حق خوشبختی و
واقعیت و حقیقت معنای آن در او متحقق باشد؛
کسی است که علی را در زمان حیات علی و پس از
مرگ او دوست داشته باشد.»

این حدیث را أبو عبدالله أحمد بن حنبل در کتاب
«فضائل علی علیه السلام» ذکر کرده است؛ و در

«مُسْنَد» نیز آورده است.

خبر هشتم: روایتی است که أحمد بن حنبل در دو کتاب مذکور آورده است که:

أَنَا أَوَّلُ مَنْ يَدْعَى بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ فَأَقُومُ عَنْ يَمِينِ
الْعَرْشِ فِي ظِلِّهِ؛ ثُمَّ أَكْسَى حُلَّةً. ثُمَّ يَدْعَى بِالنَّبِيِّنَ بَعْضِهِمْ
عَلَى اثْرِ بَعْضٍ. فَيَقُومُونَ عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ؛ وَ يَكْسُونَ
حُلَلًا؛ ثُمَّ يَدْعَى بِعَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ لِقَرَابَتِهِ مِنِّي وَ مَنْزِلَتِهِ
عِنْدِي؛ وَ يَدْفَعُ إِلَيْهِ لِيَوَائِي لِيَوَاءِ الْحَمْدِ؛ ءَأَدَمُ وَ مَنْ دُونَهُ
تَحْتَ ذَلِكَ اللَّوَاءِ.

ثُمَّ قَالَ لِعَلِيٍّ: فَتَسِيرُ بِهِ حَتَّى تَقِفَ بَيْنِي وَ بَيْنَ إِبْرَاهِيمَ
الْحَلِيلِ؛ ثُمَّ تُكْسَى

حُلَّةً وَ يَنَادِي مُنَادٍ مِنَ الْعَرْشِ: نِعْمَ الْعَبْدُ أَبُوكَ
إِبْرَاهِيمُ! وَ نِعْمَ الْإِخُ أَخُوكَ عَلِيٌّ! أَبَشِرْ فَإِنَّكَ تُدْعَى إِذَا
دُعِيتُ؛ وَ تُكْسَى إِذَا كَسِيتُ، وَ تُحْيَا إِذَا حَيِّتُ!

«من اولین کسی هستم که در روز قیامت خوانده
میشوم؛ و در طرف راست عرش خداوند، در سایه
عرش میایستم. و پس از آن در برم حُلَّة بهشتی
پوشانیده میشود. و سپس پیغمبران بعضی از آنها به

دنبال بعضی دیگر خوانده میشوند؛ و آنها هم در
جانب راست عرش میایستند؛ و در بر آنها حُلّه‌های
بهشتی پوشانیده میشود. و سپس علی بن ابیطالب به
جهت قرابتی که با من دارد، و منزلت و مقامی که در
نزد من دارد خوانده میشود؛ و لواء من که لواء حمد
است به دست او داده میشود.

تمام پیغمبران: آدم و کسانیکه پائین‌تر از او
هستند، همه در زیر آن لواء قرار میگیرند.

در این حال پیغمبر به علی گفتند: تو هم به راه
میافتی، تا در میان من و ابراهیم خلیل وقوف میکنی!
و در این موقعیت، یک حُلّه بهشتی به تو پوشانیده
میشود؛ و یک منادی از عرش خداوند ندا میکند:

چه خوب بنده‌ایست پدر تو ابراهیم! و چه خوب
برادری است برادر تو علی! ای علی! بشارت باد بر
تو! زیرا که تو خوانده میشوی وقتیکه من خوانده
شوم! و پوشانده میشود وقتیکه من پوشانده شوم! و
زنده میشوی وقتیکه من زنده شوم.»

خبر نهم: یا اَنَسُ اسْكَبْ لِي وَضُوءاً اَي اَنَسْ آب
وضو برای من آماده کن. «سپس رسول خدا برخاست؛
و دو رکعت نماز گزارد و گفت: اَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ عَلَيْكَ

مِنْ هَذَا الْبَابِ إِمَامُ الْمُتَّقِينَ؛ وَ سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ؛ وَ
يَعْسُوبُ الدِّينِ؛ وَ خَاتَمُ الْوَصِيِّينَ؛ وَ قَائِدُ الْغُرِّ
الْمُحَجَّلِينَ.

«اولین کسی که بر تو از این در داخل میشود، امام
متقیان؛ و سید و سالار مسلمانان؛ و رئیس و بزرگ
امر دین؛ و خاتم وصیین؛ و پیشدار و رهبر و جلودار
سفید چهرگان است که در پیشانی آنها، و در پاهای
آنها از آثار درخشش و نورانیت آب وضو، روشنی و
تابندگی پیداست.»

انس میگوید: من با خودم گفتم: بار پروردگارا!
این مرد تازه وارد را مردی از طائفه انصار قرار
بده! ^۱ و این دعای خود را پنهان داشتم. در اینحال
علی آمد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گفت:
ای انس! چه کسی آمد؟! من گفتم: علی آمد!

رسول خدا با بشاشت و خوشحالی برخاست؛ و
علی را در آغوش گرفت؛ و شروع کرد عرق چهره

^۱ چون انس بن مالک که خادم رسول الله بود، از انصار بود، و طبعاً
میخواست آن مرد واردی که چنین صفات عالی را دارد، از طائفه انصار
باشد.

علی را با دست خود مَسَّح کردن و دست مالیدن. در این حال علی گفت:

يا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَعَائِكَ! لَقَدْ رَأَيْتُ
مِنْكَ الْيَوْمَ تَصْنَعُ بِي شَيْئًا مَا صَنَعْتَهُ بِي قَبْلُ!

«ای رسول خدا! درود و تحیت خداوند بر تو باد و بر آل تو باد! من از تو در امروز دیدم کاری با من کردی که تا امروز به هیچ وجه نکرده بودی!» رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گفت:

وَمَا يَمْنَعُنِي وَ أَنْتَ تُؤَدِّي عَنِّي؛ وَ تَسْمِعُهُمْ
صَوْتِي؛ وَ تُبَيِّنُ لَهُمْكَ مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ بَعْدِي! ^۱

«چه چیز مانع اینگونه محبت و بشاشت و سرور من می‌گردد؛ در حالیکه فقط تو هستی که بار رسالت و تعهد مرا ادا میکنی و به مردم میرسانی؟ و صدای مرا به مردم میشنوانی؟ و در آنچه پس از من اختلاف میکنند تو هستی که در موارد اختلاف حق مطلب را روشن میکنی؟ و برای آنها آشکارا میسازی؟»

^۱ «حلیة الاولیاء»، ج ۱، ص ۶۳ و ص ۶۴ و «فرائد السمطین»، و «مطالب السُّئول» ص ۲۱، و «غایة المرام»، ص ۱۶ و با سند دیگری در ص ۱۸. و نیز در «تفسیر عیاشی»، ج ۲، ص ۲۶۲ و در «تفسیر برهان»، ج ۲، ص ۲۷۴ و «بحار الانوار»، طبع کمپانی، ج ۹، ص ۲۹۰ روایت کرده است.

و این حدیث را أَبُو نَعِيمٍ در «حلیة الاولیاء»
روایت کرده است.

خبر دهم: **أَدْعُوا لِي سَيِّدَ الْعَرَبِ عَلِيًّا** «برای من
سید و سرور و سالار عرب: علی را بخوانید.»
عائشه گفت: **أَلَسْتَ سَيِّدَ الْعَرَبِ** «آیا تو سید و
سالار عرب نیستی؟!»

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم گفت: **أَنَا سَيِّدُ
وُلْدِ آدَمَ وَ عَلِيٌّ سَيِّدُ الْعَرَبِ**. «من سید و سالار تمام
اولاد آدم هستم؛ و علی سید و سرور و سالار عرب
است.»

چون علی را خبر کردند و آمد، رسول خدا
فرستاد در پی انصار؛ و آنها به نزد پیغمبر آمدند و به
آنها گفتند:

**يَا مَعْشَرَ الْاَنْصَارِ! اَلَا اَدُلُّكُمْ عَلٰى مَا اِنْ تَمَسَّكُمْ بِهِ لَنْ
تَضِلُّوا اَبَدًا.** «آیا نمیخواهید من شما را بر چیزی
دلالت کنم که اگر بدان تمسک جوئید هیچگاه گمراه
نشوید؟!» انصار گفتند: بلی یا رسول الله!

رسول خدا، صلی الله علیه وآله وسلم گفت: **هَذَا
عَلِيٌّ فَاحِبُّهُ بِحُبِّيْ! وَ اَكْرَمُوهُ بِكِرَامَتِيْ! فَاِنَّ جَبْرَائِيْلَ**

أَمْرِي بِالَّذِي قُلْتُ لَكُمْ عَنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ.^۱

«این است علی! او را دوست داشته باشید، به

همان محبتی که به من دارید! و او را مکرم و معزز

بدارید به همان کرامت و عزتی که از من دارید! حقاً

این مطلبی را که من برای شما گفتم؛ جبرائیل از

خدای عز و جلّ به من امر نموده است.»

این خبر را حافظ أَبُو نَعِيم در «حلیة الاولیا» ذکر

کرده است.

خبر یازدهم: مَرَحَبًا بِسَيِّدِ الْمُؤْمِنِينَ؛ وَ إِمَامِ

الْمُتَّقِينَ!

«آفرین به سید و سالار مؤمنان؛ و امام و پیشوای

متّقیان». به علی گفتند: كَيْفَ شُكْرُكَ؟ «سپاس و

شکرانه تو در برابر این خطابی که با این القاب، پیامبر

اکرم صلی الله علیه وآله وسلم ترا مخاطب قرار داده

چیست؟»

علی علیه السلام گفت: أَحْمَدُ اللَّهِ عَلَى مَا آتَانِي؛ وَ

أَسْأَلُهُ الشُّكْرَ عَلَى مَا أَوْلَانِي؛ وَ أَنْ يَزِيدَنِي مِمَّا أَعْطَانِي.

«بر آنچه خداوند به من داده است، حمد او را به

^۱ «حلیة الاولیاء»، ج ۱، ص ۶۳.

جای میآورم؛ و بر نعمتی که به من داده است؛ از او میخواهم که شکر او را بگذارم؛ و نیز میخواهم از آنچه به من عنایت فرموده است؛ زیاده تر مرحمت نماید.»

این خبر را نیز صاحب «حلیه» آورده است.

خبر دوازدهم: مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَحْيَا حَيَاتِي وَيَمُوتَ مَمَاتِي
وَ يَسْكُنَ جَنَّةَ عَدْنِ النَّبِيِّ غَرَسَهَا رَبِّي فَلْيُؤَالَ عَلِيًّا مِنْ
بَعْدِي؛ وَلْيُؤَالَ وَلِيَّهُ؛ وَلْيَقْتَدِ بِالْإِئِمَّةِ مِنْ بَعْدِي؛ فَإِنَّهُمْ
عِزَّتِي، خُلِقُوا مِنْ طِينَتِي، وَ رُزِقُوا فَهْمًا وَ عِلْمًا. فَوَيْلٌ
لِلْمُكَذِّبِينَ مِنْ أُمَّتِي! الْقَاطِعِينَ فِيهِمْ صَلَاتِي؛ لَا أَنَا هُمْ اللَّهُ
شَفَاعَتِي!

«کسی که شاد و مسرور میشود که مانند زندگی من زیست کند؛ و مانند مردن من بمیرد؛ و در بهشت عدن که پروردگار من آنرا کاشته است، ساکن گردد؛ باید ولایت علی را پس از من داشته باشد؛ و باید ولایت ولی او را نیز داشته باشد! و به امامان بعد از من اقتدا کند! زیرا ایشان، عترت من هستند؛ از سرشت من آفریده شده اند؛ و فهم و علم به ایشان روزی داده شده است. پس ای وای بر تکذیب

کنندگان آنها از امت من، که درباره آنها صیله مرا قطع کردند؛ و خداوند شفاعت مرا نصیب آنان نمیگرداند.»

این حدیث را همچنین صاحب «حلیه» ذکر کرده است.

خبر سیزدهم: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم، خالد بن ولید را به سریه ای فرستاد. (جهاد در راه خدا در زمان رسول خدا که خود آن حضرت در آن شرکت نداشتند) و علی علیه السلام را نیز به سریه دگری گسیل داشت؛ و هر دوی این سریه‌ها در یمن بودند. و به آن دو نفر گفتند:

إِنْ اجْتَمَعْتُمَا فَعَلِي عَلَى النَّاسِ؛ وَ إِنْ افْتَرَقْتُمَا فَكُلُّ وَاحِدٍ مِنْكُمَا عَلَى جُنْدِهِ.

«اگر احیاناً در مکانی شما هر دو گروه با هم یک جا گرد آمدید؛ باید علی رئیس باشد؛ و در نماز امام هر دو دسته شود؛ و اگر از هم جدا بودید؛ هر کدام شما بر لشگر خودش امامت میکند.»

اتفاقاً هر دو لشگر با هم مجتمع شدند؛ و غارت کردند؛ و زنانی را اسیر گرفتند، و اموالی را أخذ نمودند؛ و عده‌ای از مقاومتین را کشتند؛ و علی یک

کنیزکی از میان آن غنائم برداشت؛ و برای خود اختصاص داد.

خالد به چهار نفر از مسلمانان که از ایشان بود بُریدهٔ اَسْلَمِی، گفت: شما چهار تن زودتر از ما به سوی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بشتابید؛ و به او بگوئید که: فلان کار شد؛ و نیز بگوئید که: فلان کار شد! و اموری را بر آنان بر شمرد که نزد رسول خدا بر علیه علی بشمارند.

آن چهار تن شتافتند، و زودتر از همه بر رسول خدا وارد شدند. یکی از آنها از پهلوی رسول خدا آمد، و گفت: علی فلان کار را کرده است؛ پیامبر از او روی گردانید. دیگری از جانب دیگر آمد و گفت: علی فلان کار را کرده است و پیامبر نیز از وی اعراض کرد. در این حال بُریدهٔ اَسْلَمِی آمد و گفت: يَا رَسُولَ اللَّهِ! علی آن کار را بجای آورده است، و یک کنیز را برای خود برداشته است.

فَغَضِبَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، حَتَّى احْمَرَّ وَجْهَهُ، وَقَالَ: «دَعُوا لِي عَلِيًّا» يَكْرُرُهَا، «إِنَّ عَلِيًّا مِنِّي وَ أَنَا مِنْ عَلِيٍّ؛ وَإِنَّ حَظَّهُ فِي الْخُمْسِ أَكْثَرُ مِمَّا أَخَذَ؛ وَهُوَ وَلِيٌّ

كُلُّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ مِنْ بَعْدِي».

«رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از این سخن چنان به غضب در آمد که چهره‌اش سرخ شد. چند بار گفت: علی را برای من گذارید؛ دست از علی بردارید! از علی چه میخواهید؟ علی از من است؛ و من از علی هستم؛ و سهمیه علی از خمس غنائم که متعلق به اوست، بیش از این است که برداشته است. علی صاحب ولایت هر مرد مؤمن و هر زن مؤمنه‌ایست پس از من!»

این خبر را أبو عبدالله أحمد در «مُسْنَد» در موارد مختلفی آورده است؛ و نیز در کتاب «فضائل علی» روایت کرده است؛ و بیشتر از علمای حدیث آنرا روایت نموده‌اند.

خبر چهاردهم: كُنْتُ أَنَا وَ عَلِيكَ نُورًا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ
عَزَّوَجَلَّ قَبْلَ أَنْ يُخْلَقَ آدَمَ بِأَرْبَعَةِ عَشَرَ أَلْفَ عَامٍ؛ فَلَمَّا
خَلَى آدَمَ قَسَمَ ذَلِكَ فِيهِ؛ وَ جَعَلَهُ جُزْئَيْنِ فَجُزْءٌ أَنَا وَ جُزْءٌ
عَلِي.

«من و علی یک نور بودیم در برابر دو دست جلال و جمال خداوند عزوجل، چهارده هزار سال

قبل از آنکه خداوند آدم را خلق کند. چون آدم را آفرید، آن نور را خداوند در آدم به دو قسمت تقسیم کرد؛ و آنرا دو نیمه نمود؛ نیمه‌ای را من قرار داد؛ و نیمه‌ای را علی.

این حدیث را أحمد در «مُسْنَد» آورده، و نیز در کتاب «فضائل علی علیه السّلام» روایت نموده است؛ و صاحب کتاب «الفِرْدَوْس» آنرا ذکر نموده؛ و این جمله را اضافه دارد که: **ثُمَّ انْتَقَلْنَا حَتَّى صِرْنَا فِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَكَانَ لِي النُّبُوَّةُ؛ وَ لِعَلِيّ الوَصِيَّةُ.**

«و سپس ما حرکت کردیم تا در عبدالمطلب رسیدیم؛ بنابراین نبوت از آن من است و وصیت از آن علی.»

خبر پانزدهم: **النَّظْرُ إِلَى وَجْهِكَ يَا عَلِيّ عَبْدَهُ! أَنْتَ سَيِّدٌ فِي الدُّنْيَا وَ سَيِّدٌ فِي الْآخِرَةِ! مَنْ أَحَبَّكَ أَحَبَّنِي؛ وَ حَبِيبِي حَبِيبُ اللَّهِ! وَ عَدُوُّكَ عَدُوِّي؛ وَ عَدُوِّي عَدُوُّ اللَّهِ. الْوَيْلُ لِمَنْ أَبْغَضَكَ!**

«ای علی! نظر کردن بر صورت تو عبادت است. تو سید و سالار هستی در دنیا؛ و سید و سالار هستی در آخرت! کسی که به تو محبت بورزد، به من

محبت ورزیده است؛ و حبيب من حبيب خداست.
و دشمن تو دشمن من است؛ و دشمن من دشمن
خداست؛ ای وای بر آن کس که بغض تو را داشته
باشد!»

این روایت را أحمد در «مُسْنَد» آورده است؛ و
گفته است که: ابن عبّاس این عبارت رسول خدا را
تفسیر میکرده است و میگفته است: **إِنَّ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْهِ
يَقُولُ: سُبْحَانَ اللَّهِ! مَا أَعْلَمَ هَذَا الْفَتَى! سُبْحَانَ اللَّهِ مَا
أَشْجَعَ هَذَا الْفَتَى! سُبْحَانَ اللَّهِ مَا أَفْصَحَ هَذَا الْفَتَى!**

«هر کس به علی نگاه میکرد، میگفت: سبحان
الله! چقدر این جوان عالم است! سبحان الله چقدر
این جوان شجاع است! سبحان الله چقدر این جوان
فصیح است!»

خبر شانزدهم: چون شب غزوه بدر فرا رسید؛
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گفت: مَنْ
يَسْتَقِي لَنَا مَاءً؟ فَأَحْجَمَ النَّاسُ، فَقَامَ عَلِيٌّ فَاحْتَضَنَ قَرْبَةً؛
ثُمَّ أَتَى بِئْرًا بَعِيدَةً الْقَعْرِ مُظْلِمَةً، فَاَنْحَدَرَ فِيهَا، فَأَوْحَى اللَّهُ
إِلَى جِبْرِيلَ وَمِيكَائِيلَ وَإِسْرَافِيلَ:

أَنْ تَأْهَبُوا لِنَصْرِ مُحَمَّدٍ وَآخِيهِ وَحِزْبِهِ! فَهَبَطُوا مِنْ

السَّمَاءِ، هُمْ لَغَطٌ يَدْعُرُ مَنْ يَسْمَعُهُ؛ فَلَمَّا حَادُوا الْبَيْتَ،

سَلَّمُوا عَلَيْهِ مِنْ عِنْدِ آخِرِهِمْ إِكْرَامًا لَهُ وَاجْتِلَالًا.

«کیست برای ما آب بیاورد تا بیاشامیم؟! مردم

همگی عقب کشیدند، و امتناع کردند. علی

برخاست، و مشگی را با خود برداشت و آمد سر

چاهی که

بسیار تاریک بود و گود بود، از آن چاه پائین

رفت.

خداوند به جبرئیل و میکائیل و اسرافیل وحی

فرستاد که: برای نصرت محمد و برادرش و حزبش،

آماده شوید.

آنها از آسمان به زیر آمدند. و یک صدای توأم با

ابهامی داشتند که هر کس میشنید، میترسید.

چون به محاذات چاه رسیدند، به جهت

بزرگداشت و تجلیل از مقام علی همگی به او سلام

کردند.»

این روایت را احمد در کتاب «فضائل علی علیه

السَّلَام» آورده است؛ و در طریق دیگری که از انس

بن مالک است؛ این عبارت را اضافه دارد که: لَتَوْتَيْنَّ

يَا عَلِيُّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِنَاقَةٍ مِنْ نُوقِ الْجَنَّةِ فَتَرْكِبُهَا، وَرُكْبَتِكَ
مَعَ رُكْبَتِي؛ وَفَخِذُكَ مَعَ فَخِذِي؛ حَتَّى تَدْخُلَ الْجَنَّةَ!

«ای علی، در روز قیامت یک ناقه از ناقه‌های
بهشت، برای تو آورده میشود؛ و تو بر آن سوار
میشوی؛ بطوریکه زانوی تو با زانوی من است؛ و ران
تو با ران من است؛ بدون هیچگونه تأخیری؛ تا داخل
بهشت میشودی!»

خبر هفدهم: در روز جمعه‌ای رسول خدا صلی
الله علیه وآله وسلم خطبه‌ای خواند؛ و گفت: أَيُّهَا
النَّاسُ قَدِّمُوا قُرَيْشًا وَ لَا تَقْدُمُوهَا! وَ تَعَلَّمُوا مِنْهَا وَ لَا
تُعَلِّمُوهَا!

قُوَّةُ رَجُلٍ مِنْ قُرَيْشٍ تَعْدِلُ قُوَّةَ رَجُلَيْنِ مِنْ غَيْرِهِمْ؛ وَ
أَمَانَةُ رَجُلٍ مِنْ قُرَيْشٍ تَعْدِلُ أَمَانَةَ رَجُلَيْنِ مِنْ غَيْرِهِمْ.

أَيُّهَا النَّاسُ أَوْصِيكُمْ بِحُبِّ ذِي قُرْبَاهَا: أَخِي وَابْنِ
عَمِّي عَلِيَّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ! لَا يَحِبُّهُ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَ لَا يَبْغِضُهُ إِلَّا
مُنَافِقٌ؛ مَنْ أَحَبَّهُ فَقَدْ أَحَبَّنِي؛ وَ مَنْ أَبْغَضَهُ فَقَدْ أَبْأَضَنِي؛
وَ مَنْ أَبْغَضَنِي عَذَّبَهُ اللَّهُ بِالنَّارِ.

«ای مردم! قریش را مقدم دارید؛ و خودتان از آنها
جلو نيفتيد! از آنها ياد بگيريد؛ و چیزی به آنها

ندهید. قوّت یکمرد از قُریش معادل قوّت دو مرد از غیر قُریش است؛ و امانت داری یکمرد از قُریش معادل امانت داری دو مرد از غیر قُریش است.

ای مردم! شما را توصیه میکنم به محبّت صاحب قرابت من از قُریش: برادر من و پسر عمّ من علی ابن ابیطالب! دوست ندارد وی را مگر مؤمن. و دشمن ندارد وی را مگر منافق؛ کسیکه او را دوست داشته باشد؛ حقّاً مرا دوست داشته است؛ و کسیکه دشمن دارد او را حقّاً مرا دشمن داشته است؛ و کسی که مرا دشمن دارد خداوند او را به آتش عذاب میکند.»

این خبر را أحمد در کتاب «فضائل علی علیه السّلام» آورده است.

خبر هجدهم: الصّديقون ثلاثة: حبيب النّجار، الّذي جاء من أقصى المدينة يسعى؛ و مؤمن آل فرعون الّذي كان يكتّم إيمانه؛ و علي بن أبيطالب؛ و هو أفضلهم.

«صدیقین سه نفر هستند؛ حبيب نجار که شتابان از دوردست‌ترین نقطه شهر آمد؛ و مؤمن آل فرعون که ایمان خود را پنهان میداشت؛ و علی بن ابیطالب.

و علی افضل آنهاست.»

أحمد در کتاب «فضائل علی علیه السّلام» این روایت را آورده است.

خبر نوزدهم: **أَعْطِيْتُ فِي عَلِيٍّ خَمْسًا، هُنَّ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا؛ أَمَّا وَاحِدَةٌ فَهُوَ كَابٌ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَتَّى يَفْرَغَ مِنْ حِسَابِ الْخَلَائِقِ. وَ أَمَّا الثَّانِيَةُ فَلِوَأَيِّ الْحَمْدِ بِيَدِهِ، ءَأَدَمُ وَ مَنْ وَ لَدَ تَحْتَهُ. وَ أَمَّا الثَّالِثَةُ فَوَاقِفٌ عَلَى عَقْرِ حَوْضِي، يَسْقَى مَنْ عَرَفَ مِنْ أُمَّتِي. وَ أَمَّا الرَّابِعَةُ فَسَاتِرٌ عَوْرَتِي وَ مُسَلِّمِي إِلَى رَبِّي.**

وَ أَمَّا الْخَامِسَةُ فَإِنِّي لَسْتُ أَخْشَى عَلَيْهِ أَنْ يَعُودَ كَافِرًا بَعْدًا إِيَّانِي، وَ لَا زَانِيًا بَعْدَ إِحْصَانِي.

«پنج چیز درباره علی به من داده شده است که آنها در نزد من از دنیا و آنچه در دنیاست، محبوب ترند:

اول آنکه: او در برابر دو دست جلال و جمال خداوند عزّ و جلّ، پیوسته فنجان فنجان، از

^۱ کاب در اصل کاوب بوده است، اسم فاعل از کابَ يَكُوبُ كَوْبًا که عین الفعل آن برای اختصار حذف شده. و أقرب آنستکه کاب اسم فاعل از ماده کبو باشد.

شراب‌های بهشتی می‌آشامد (یا در برابر خدا به حالت سجده در می‌آید) تا خدا از حساب خلائق در روز قیامت فارغ گردد.

دوم آنکه: لَوَاء و پرچم حمد در دست اوست؛ آدم و اولاد آدم همگی در زیر لواء او هستند.

سوم آنکه: او در آب‌شخوار حوض من ایستاده است، هر کس را از امت من بشناسد، سیراب میکند. چهارم آنکه: او پوشنده عورت من، و تسلیم کننده و سپارنده من است به پروردگار من وقت مردن.

پنجم آنکه: من از او بیم آن را ندارم که بعد از ایمان کافر شود؛ و بعد از إحصان و عصمت زنا کند. «احمد این حدیث را در «کتاب فضائل» ذکر کرده است.

خبر بیستم: از برای جماعتی از اصحاب رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ درهائی بود که از خانه‌هایشان به مسجد رسول خدا باز میشد؛ آن حضرت روزی فرمود:

سُدُّوا كُلَّ بَابٍ فِي الْمَسْجِدِ إِلَّا بَابَ عَلِيٍّ!

«تمام درهائیکه به مسجد باز میشود، ببندید؛ مگر در علی را!» و همه درها را بستند؛ و در این باره جماعتی به نحو اعتراض سخن گفتند؛ تا به گوش آن حضرت رسید؛ و در میان آن جماعت برخاست و گفت:

إِنَّ قَوْمًا قَالُوا فِي سَدِّ الْأَبْوَابِ وَ تَرْكِي بَابِ عَلِيٍّ؛ إِنِّي مَا سَدَدْتُ وَلَا فَتَحْتُ؛ وَلَكِنِّي أُمِرْتُ بِأَمْرِ فَاتَّبَعْتُهُ.

«جماعتی راجع به بستن درها، و باز گذاشتن من در علی را گفتگو کرده‌اند. من نه دری را بسته‌ام؛ و نه باز گذارده‌ام، ولیکن امری به من شده است، و من از آن متابعت نموده‌ام.»

این روایت را أحمد در «مُسْنَد» کراراً ذکر کرده است؛ و در کتاب «فضائل» همچنین آورده است.

خبر بیست و یکم: در غزوه طائف، رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، علی را فرا خواند؛ و با او مدتی به طور رازگوئی و پنهانی سخن گفت؛ و این نجوی و رازگوئی طول کشید؛ بطوریکه برای بعضی از صحابه ناپسند آمد.

یکنفر از آن جماعت گفت: لَقَدْ أَطَالَ الْيَوْمَ نَجْوَى

ابن عمّه «امروز نجوای با پسر عموی خود را طول داد.»

این سخن به سمع آن حضرت رسید؛ جماعتی از آنها را گرد آورد، و گفت: **إِنَّ قَائِلًا قَالَ: لَقَدْ أَطَالَ الْيَوْمَ نَجْوَى ابْنِ عَمِّهِ، أَمَا إِنِّي مَا أَنْتَجَيْتُهُ؛ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَنْتَجَاهُ.**

«گوینده‌ای گفته است: امروز نجوای خود را با پسر عمّش طول داده است، آگاه باشید: من با او نجوی نکرده و به پنهانی سخن نگفته‌ام؛ ولیکن خداوند با او نجوی کرده و سخن به پنهان گفته است!»

این حدیث را احمد در «مسند» نقل کرده است.

خبر بیست و دوّم: **أَخْصِمُكَ يَا عَلِيُّ بِالنَّبُوَّةِ فَلَا نُبُوَّةَ بَعْدِي؛ وَ تَخْصِمُ النَّاسَ بِسَبْعِ، لَا يَجَادُ فِيهَا أَحَدٌ مِنْ قُرَيْشٍ: أَنْتَ أَوْلَهُمْ إِيْمَانًا بِاللَّهِ؛ وَ أَوْفَاهُمْ بِعَهْدِ اللَّهِ؛ وَ أَقْوَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ؛ وَ أَقْسَمُهُمْ بِالسَّوِيَّةِ؛ وَ أَعْدَهُمْ فِي الرَّعِيَّةِ؛ وَ أَبْصَرُهُمْ بِالْقَضِيَّةِ؛ وَ أَعْظَمُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ مَزِيَّةً!**^۱

«ای علی! در مقام شمارش مزیت و برتری، من

^۱ «حلیة الاولیاء»، ج ۱، ص ۶۵ و ۶۶.

به سبب نبوت بر تو غلبه دارم؛ زیرا که بعد از من
عنوان نبوت برای کسی نیست؛ و تو در مقام شمارش
مزیت و برتری، با هفت خصلت و صفت، بر مردم
غلبه داری، بطوریکه یک نفر از قریش را توان آن
نیست که آنها را انکار کند: تو اولین آنها هستی در
ایمان به خداوند؛ و وفاکننده‌ترین آنها هستی به عهد
و میثاق خداوند؛ و قیام کننده‌ترین آنها هستی به امر
خداوند؛ و بهترین و عادل‌ترین قسمت کننده بالسویه
هستی در میان آنها؛ و دادورترین و با میزان‌ترین آنها
هستی در حکم و امارت نمودن در بین رعیت؛ و با
بصیرت‌ترین و بیناترین آنها هستی در حکم و
قضاوت، در مسائلی که پیش می‌آید، و مورد خلاف
قرار می‌گیرد در بین آنها؛ و بزرگترین و عظیم‌ترین
آنها هستی از جهت مزیت و شرف و برتری در نزد
خداوند!»

این خبر را أَبُو نَعِيم حَافِظ در «حلیة الاولیاء» ذکر
کرده است.

خبر بیست و سوّم: فاطمه گفت: إِنَّكَ زَوْجَتِنِي

فَقِيرًا لَا مَالَ لَهُ «تو مرا به ازدواج مرد فقیری درآوردی

که مال ندارد!» رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

زَوَّجْتُكَ أَقْدَمَهُمْ سِلْمًا وَ أَعْظَمَهُمْ حِلْمًا؛ وَ أَكْثَرَهُمْ
عِلْمًا. أَلَا تَعْلَمِينَ أَنَّ اللَّهَ اطَّلَعَ إِلَى الْأَرْضِ إِطْلَاعَةً فَاخْتَارَ
مِنْهَا أَبَاكَ، ثُمَّ اطَّلَعَ إِلَيْهَا ثَانِيَةً فَاخْتَارَ مِنْهَا بَعْلَكَ!

«من تو را در ازدواج کسی در آوردم که اسلام او
از همه مردم جلوتر بود، و حلمش از همه مردم
عظیم تر بود، و علمش از همه افزونتر بود. آیا
نمیدانی که خداوند به سوی بسیط زمین نظری
افکند؛ و پدرت را اختیار و انتخاب کرد؛ و سپس
نظری افکند؛ و شوهرت را اختیار و انتخاب نمود؟!»
این روایت را أحمد در «مسند» آورده است.

خبر بیست و چهارم: پس از مراجعت از غزوه
حُنین چون آیه: إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ نَازِلٌ شَدَّ؛
پیامبر بسیار سُبْحَانَ اللَّهِ، أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ میگفت؛ و سپس
گفت:

يَا عَلِيُّ إِنَّهُ قَدْ جَاءَ مَا وُعِدْتُ بِهِ؛ جَاءَ الْفَتْحُ، وَ دَخَلَ
النَّاسُ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا. وَ إِنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ أَحَقُّ مِنْكَ
بِمَقَامِي، لِقَدَمِكَ فِي الْإِسْلَامِ، وَ قُرْبِكَ مِنِّي، وَ صِهْرِكَ، وَ
عِنْدَكَ سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ؛ وَ قَبْلَ ذَلِكَ مَا كَانَ مِنْ بَلَاءٍ

أَبِطَالِبٍ عِنْدِي حِينَ نَزَلَ الْقُرْءَانُ؛ فَأَنَا حَرِيصٌ عَلَى أَنْ
أَرَاعِيَ ذَلِكَ لَوْلَدِهِ.

«ای علی! به درستی که آنچه به من وعده داده شده
بود، رسید! فتح و ظفر از جانب خدا رسید؛ و مردم
فوج فوج، و دسته دسته، در دین خدا داخل شدند.
و حقاً و تحقیقاً هیچیک از مردم، سزاوارتر از تو، به
مقام من نیست، به جهت قدمت تو در اسلام، و
نزدیکی تو به من؛ و دامادی تو، و در نزد تو فاطمه
سیده و سالار زنان عالمیان است، و از همه اینها
پیشتر و مقدم‌تر، آن شدائد و ابتلائات و مصائبی
است که به خاطر حفظ من بر پدرت ابوطالب رسید
در مکه؛ چون قرآن نازل شد؛ و من بسیار میل دارم
که حقّ وی را در پسرش مراعات کنم!»
این روایت را ابو اسحق ثعلبی در تفسیر قرآن
آورده است.

” به نقل از کتاب امام شناسی جلد یازدهم ص
۲۸۲ تالیف حضرت علامه آیت الله سید محمد
حسین حسینی طهرانی ”